

The position of Mullah Abdul Razzaq Fayyaz Lahiji in the development of theological and philosophical knowledge of the Safavid era

Abstract

The celebrities of the Safavid era in various fields and specialties were among the most important factors that shaped the different situation of the Safavid era compared to before and after. Safavid attention to scientists, poets, theologians, architects, painters and other disciplines of the minute sciences and humanities made possible the wide dimensions of their development. Although the scope of these developments was universal and national, some regions were more important among the provinces and provinces of the country for various reasons. Among them, Gilani celebrities in the Safavid era can be mentioned as an example. Among the diligent Gilanis in various fields in the Safavid era, the city of Lahijan was prominent. One of the most famous figures of the Safavid era, "Mullah Abdul Razzaq Fayyaz Lahiji" has been one of the influential figures in many humanities in this period. Rahchend is known as a theologian and philosopher, but he also excelled in mysticism, poetry, astronomy, and jurisprudence. The present article deals with his position in the Safavid era with a descriptive-analytical approach and based on studies, it is concluded that Fayyaz Lahiji was not only a figure among the many Safavid celebrities but also his contribution to the development of Sadra philosophy, his theoretical and written reflections. To the philosophers before him and finally to the theological and philosophical works he left behind, they were all among the influential factors that significantly changed and improved the level of knowledge of the time. Fayyaz's most important influence is perhaps in inspiring works such as "Gohar Murad" for the Taliban in theological, jurisprudential and philosophical sciences. It should also not be overlooked that his view of introducing fusion points between philosophy and mysticism is one of the innovations of the Safavid era.

Keywords: Fayyaz Lahiji; Safavid era, theology, Islamic philosophy, Shiite thought, Lahijan.

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.326963.3023>

جایگاه ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی در توسعه دانش کلامی و فلسفی عصر صفوی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

معصومه قربانی^۱

محمد سپهری^۲

ستار عودی^۳

چکیده

مشاهیر عصر صفوی در رشته‌ها و تخصص‌های گوناگون از مهمترین عواملی بودند که وضعیت متفاوت دوران صفوی نسبت به قبل و بعد خود را رقم زدند. توجه صفویه به دانشمندان، شاعران، متکلمین، معماران، نقاشان و سایر رشته‌های دیگر علوم دقیقه و علوم انسانی ابعاد گسترده‌ی پیشرفت آنها را مقدر ساخت. هرچند دامنه‌ی این پیشرفت‌ها همگانی و ملی بود اما در میان ولایات و استان‌های کشور برخی مناطق، به دلایل مختلف اهمیت بیشتری داشتند. از آن میان مشاهیر گیلانی در عصر صفوی را می‌توان به عنوان نمونه نام برد. در میان گیلانیان کوشا در عرصه‌های گوناگون در عصر صفوی جایگاه شهر لاهیجان ممتاز بوده است. یکی از نامی‌ترین شخصیت‌های عصر صفوی «ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی» از چهره‌های تأثیرگذار در بسیاری دانش‌های انسانی در این مقطع زمانی بوده است. رهچند او را با عنوان متکلم و فیلسوف می‌شناسند اما او در عرفان، شعر، نجوم و فقه نیز تسلطی در خور توجه داشت. مقاله حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی به جایگاه او در عصر صفوی پرداخته و بر اساس بررسی‌ها به این نتیجه رسیده که فیاض لاهیجی تنها یک چهره در میان انبوه مشاهیر صفوی نبوده است بلکه همیاری او در تکامل فلسفه صدرایی، تأملات نظری و مکتوب او بر فلاسفه پیش از خودش و نهایتاً آثار کلامی و فلسفی که از خود بجا نهاده همگی از جمله عوامل مؤثری بودند که سطح دانش دوران را به صورت ملموسی تغییر داده و ارتقا بخشیدند. مهمترین تأثیرات فیاض را شاید بتوان در الهام‌بخش بودن آثاری همچون «گوهر مراد» برای طالبان علوم کلامی، فقهی و فلسفی دانست. همچنین این نکته را نباید از نظر دور داشت که دیدگاه او در وارد ساختن نقاط تلفیقی میان فلسفه و عرفان از نوآوری‌های عصر صفوی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: فیاض لاهیجی؛ عصر صفوی، دانش کلام، فلسفه اسلامی، تفکر شیعی، لاهیجان.

^۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ استاد گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) Sepehran55@gmail.com

^۳ دانشیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

شهر لاهیجان نه تنها در استان گیلان بلکه همواره از مهمترین شهرهای نیمه شمالی کشور بوده است. دلیل و استدلال بر این حکم کلی را می‌توان در موقعیت مهم جغرافیایی شهر، سنت‌های فکری و هنری آن و همچنین پویایی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردمان این منطقه دانست. تاریخ لاهیجان نیز گواهی بر این ادعاست. با این حال برخی مقاطع تاریخی پیش می‌آیند که در آن وضعیت و سازمان یافتگی همه نیروهای مادی و معنوی در شهرها و بلاد گوناگون متفاوت می‌شود؛ و به اصطلاح همگی با هم در حضيض قرار می‌گیرند یا رشد و نمو جمعی پیدا می‌کنند. اعصار گوناگون تاریخی نشان می‌دهد که چگونه رویکردهای تقنینی، سیاسی، مالی و اجتماعی حاکمیت‌های گوناگون بر رشد و گسترش شهرها تأثیرات ژرفی نهاده‌اند که شاید چنین تغییراتی در مجموع چند دوره هم حاصل نشده باشد. عصر صفوی نمونه مهمی از این گونه برهه‌ها و ادوار تاریخی است. تسلط صفویه بر ایران به مرور همراه شد با برچیده شدن بساط ملوک‌الطوایفی و امارت‌های خودخوانده، پیشگیری از ترویج خرافه و بی‌سوادی که از شدت کثرت گویی پیش از صفویه از بالا سازماندهی می‌شد. شاهان صفوی از همان زمان مؤسس سلسله یعنی شاه اسماعیل بر اهمیت دانش در حوزه‌های گوناگون صحه نهادند؛ و هرچند شکل یا سیستم آمرانه‌ای از بالا نسبت به گسترش دانش پیش نگرفتند اما رفتارشان با عالمان و هنرمندان، فقیهان و صوفیان همگی از نوعی بود که نشان می‌داد داناایی و حکمت و هنر در این دوره ارجمند و گرامی است. همین عامل سبب شد که مشاهیر و دانشمندانی که به طور طبیعی قاعدتاً در هر دوره ای ظاهر می‌شوند در این دوره بر تعداد شانند افزوده شود و همچنین حکومت به واردات دانشمندان و هنرمندان از بلاد دیگر مانند عراق و لبنان و مصر نیز همت گمارد. نکته جالب توجه که موضوع این مقاله بدان مربوط است اینکه شخصیت‌های علمی و هنری و دینی گیلان و شهر لاهیجان نیز در این دوره مشمول این حکم بودند. اما در عرصه فلسفه، علوم دینی، دانش کلام و الاهیات، لاهیجان بیش از همه با یک نام به خود بالید و خود را در عرصه علوم عصر صفوی بیش از پیش نامدار ساخت. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به تأثیرات گسترده‌ای پرداخته است که ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی بر زمینه‌های گوناگون علوم معنوی در عصر صفوی نهاد. تأثیر اصلی وی حوزه‌هایی همچون کلام و فلسفه بود و همانطور که خواهیم دید شاید نوآوری اصلی فیاض همانا در آمیختن مضامین صوفیانه و عارفانه با مفاهیم استدلالی در کلام و فلسفه باشد. ظرافت و طراوت مضامین عرفانی در نظر او عامل مناسبی بود تا بتواند برخی از سویه‌های جمود یا خشکی فلسفه و کلام را تلطیف کند. مختصراً به زندگانی او خواهیم پرداخت اما قبل از آن مروری خواهیم داشت به پژوهش‌هایی که در ارتباط با موضوع این مقاله مشاهده شدند.

پیشینه تحقیق

درباره ملا عبدالرزاق فیاض و اهمیت جایگاه علمی او و دامنه تجر و تخصصش در فلسفه و کلام تا کنون پژوهش‌هایی انجام شده است اما چنانچه اهمیت و ضرورت موضوع می‌رساند تا کنون پژوهشی که نقش اساسی

او را در توسعه دانش کلامی و فلسفی به طرز دقیقی رصد علمی کند مشاهده نشده است. از میان پژوهش‌هایی که تا حدی با موضوع مرتبط بوده‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

حمید عطایی نظری (۱۳۹۰) در مقاله خود با عنوان نقش فیاض لاهیجی در فلسفی شدن کلام شیعی به موضوع این پژوهش نزدیک است. این پژوهشگر معتقد است که در قرن هفتم هجری شمسی، خواجه نصیرالدین طوسی با رویکرد فلسفی به مباحث کلامی، مکتب کلام فلسفی را بنیان نهاد. پس از او شاگردان مکتب وی، شیوه او را در تقریر مسائل کلامی ادامه دادند. ملاعبدالرزاق لاهیجی متخلص به فیاض، یکی از برجسته‌ترین متکلمان بود که آثار خود را در قالب سنت کلام فلسفی به نگارش درآورد. مؤلفه پژوهش معتقد است که حکیم لاهیجی بر سیاق اندیشه و روش حکمت خواجه نصیر مباحث مربوط به دانش کلامی را با اصول فلسفه مشایی در هم آمیخت و به این میانجی تأثیراتی ژرف در راستای این مهم داشت که دانش کلام شیعی ابعاد فلسفی بخود بگیرد.

پژوهشگر نامبرده در مقاله دیگری (۱۳۹۰) با عنوان فیاض لاهیجی و نوشته‌های کلامی او بار دیگر به ابعاد علمی فیاض و تأثیرات آن بر دوره خویش پرداخته و از این بحث چنین استنتاج می‌کند که فیاض لاهیجی یکی از برجسته‌ترین متکلمان مسلمان در طول تاریخ کلام اسلامی و برترین متکلم شیعی در دوران متأخر است که به اثبات عقاید حقه ایمانی و پاسخگویی به شبهات پرداخته است. نویسنده در مقاله حاضر به طور مبسوط نگاشته‌های کلامی لاهیجی را معرفی می‌کند و به تبیین ویژگی‌های کلی ساختاری و محتوایی آثار کلامی او از جمله مهم‌ترین آنها یعنی گوهر مراد، سرمایه ایمان و شوارق الالهام می‌پردازد. در پایان برجسته‌ترین ویژگی‌های فکری فیاض را واکاوی می‌کند.

محمد میثم حقگو (۱۳۹۷) نیز در پژوهش خود با مضمون واکاوی اهداف دانش کلام از منظر متکلمان امامیه، با تأکید بر دیدگاه فیاض لاهیجی به شکل تخصصی‌تر به محتوای دانش فیاض پرداخته و هرچند ابعاد تاریخی این مقاله کمتر از نمونه‌های دیگر است اما دستاوردهای قابل توجهی در مورد نقش اساسی فیاض در این دوره دارد.

در میان کتاب‌های منتشر شده نیز علی اکبر ولایتی (۱۳۹۳) نیز در کتاب خود با عنوان «ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی» در مجموعه معرفی مشاهیر گذاری به زندگی، تحولات فکری و تأثیرگذاری فیاض بر معاصران و متعاقبان خود پرداخته است.

ملاعبدالرزاق فیاض

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجانی در لاهیجان به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در آنجا و سپس در کاشان و شیراز ادامه داد. پس از کسب مقدمات علوم دینی در شهر لاهیجان، برای ادامه تحصیلی و کسب معارف اسلامی از محضر عالمان بزرگ شیعه، عازم شهرهای تبریز، کاشان، شیراز، اصفهان می‌شود. در شیراز، پس از درک حوزه علمی آن شهر و بهره‌گیری از علوم مختلف عالمان آن شهر، با صدرالدین شیرازی (ملا صدرا) آشنا می‌شود و شیفته‌ی فلسفه و حکمت اسلامی می‌گردد و به عنوان یکی از مهم‌ترین شاگردان مکتب آن فیلسوف فرزانه،

شناخته می شود. این شاگردی و دوستی با ملا صدرا، از شیراز به اصفهان و سپس تا پایان عمر به قم منتهی می گردد. فیاض به شهر قم آن چنان دل بسته می شود که تا پایان عمر در این زمین پرتجلی از برکت حرم حضرت معصومه، سلام الله علیها، ماندگار می شود و به زندگی علمی خود ادامه می دهد و دعوت بزرگان سیاسی را برای رفتن به اصفهان نمی پذیرد. (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۱۲۳) فیاض دختر صدرالمآلهین را به همسری می گیرد و روایت تاریخی این است که لقب «فیاض» را نیز همان جناب به ملا عبدالرزاق لاهیجی اطلاق نمودند. مشهور است که این نزدیکی به ملا صدرا و همچنین تلمذ نزد استادان و عارفان و فیلسوفانی همچون میرداماد، میر فندرسکی و ملا صدرا سبب نشد که استقلال فکری او زیر سوال برود و همانطور که در ادامه این جستار خواهیم دید نوآوری های او در حوزه کلام و فلسفه بر گیترة این دانش ها در عصر صفوی تأثیری مهم برجای نهاد.

در حقیقت او گرچه فیلسوف مشائی و شاگرد میرداماد و صدرالمآلهین است، اما هیچ وقت در بست تابع آنان نبوده، بلکه در مسائل فلسفی و اعتقادی بینش و طرز تفکر خاصی داشت (قربانی، ۱۳۹۷: ۵) در کتاب الکلمات الطیبه میان دو استادش در مورد اصالت وجود و اصالت ماهیت، داوری می کند و گاهی دیگر با نقل مطالبی از شیخ الرییس و فخر رازی و خواجه نصیر طوسی گفتار آنان را نقد و بررسی می کند. در بسیاری از موارد، به نصوص و ظواهر آیات و روایات استدلال می کند و با دلایل غیر قطعی از آن ها دست بر نمی دارد. در مواردی که کتاب و سنت نظر دارند، روی استدلال آن ها تکیه می کند. او با توجه به دلایل عقلی و نقلی، به کتاب و سنت می نگریست و در صورت مخالفت با براهین عقلی، آن ها را به گونه ای مناسب تأویل می نمود. حکیم ما، در برابر جامدان بی حال و صوفیه ی بی بند و بار، در عین عمل به همه ی دستورهای شریعت مطهر، از شور و حال بندگی خاص خدا بودن و از غیر او بریدن، بهره ی ویژه داشت. برای تکامل روحی و نیل به سعادت واقعی هم از راه ظاهر بهره می گرفت و هم از راه باطن و معتقد بود که همواره شعار یاوران مخلص، امامان و عالمان پاک نهاد شریعت چنین بوده است. (همان: ۸)

یکی از مهمترین مصادیق تأثیرات معنوی فیاض در این دوره نگارش کتابی بدیع با عنوان «گوهر مراد» است. این کتاب، یک دوره کامل از کلام اسلامی با استناد به منابع مهم اسلامی است که فیاض لاهیجی آن را به منظور شرح اصول دین و معارف الهی به روش حکما و فلاسفه به رشته ی تحریر درآورده است. مؤلف در این کتاب، تابع روش استاد خود ملا صدرا نیست و خود مشرب دیگری را در این کتاب پیش می گیرد. این کتاب که شامل امهات مسائل کلام و حکمت و اخلاق و عرفان و اصول پنج گانه دین است، یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه می دارد. مقدمه ی آن درباره ی مرتبه وجود انسان و فایده ی علم حکمت و کلام است. سر مقاله ی آن در خودشناسی و خدا شناسی و شناخت فرمان خدا و شناخت انبیا و امامان و نتیجه ی عمل به آن، یعنی معاد است. خاتمه ی کتاب نیز درباره ی تهذیب اخلاق و سلوک و مقامات عارفان است. مرحوم قاضی طباطبایی صحنه بر اهمیت اثر مذکور گذشاته و معتقدند که «از اشهر تألیفات محقق لاهیجی کتاب گوهر مراد است که به زبان فارسی با عبارات سلیس و دل پذیر، تألیف فرموده است و از نفیس ترین کتبی است که به زبان فارسی در اصول دین و معارف الهیه و عقاید دینی ی اسلامی، نوشته شده است» (قربانی، به نقل از طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۱)

حکیم فیاض لاهیجی که در پایان دوره زندگی خود از مهمترین مفاخر لاهیجان به شمار می‌رفت، پس از عمری مجاهدت علمی و اعتقادی، به نقلی در سال ۱۰۵۱ و به نقل معتبرتری در سال ۱۰۷۲ در شهر قم دار فانی گفت و پیکر مطهرش در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

اکنون با مروری کوتاه بر زندگانی نورانی ایشان لازم است مختصری در باب مفهوم دو دانش فلسفه کلام سخن به میان آید و سپس نقش ممتاز فیاض در این حوزه و تأثیرات او را مورد بررسی قرار دهیم.

وجه تاریخی فلسفه و کلام

فلسفه و کلام از علومی بودند که نه تنها در عصر صفوی بلکه در همه دوران‌های بعد از اسلام در ایران اهمیت و جایگاه ویژه خود را داشتند. کلام مولود اسلام و در گرفتن مباحثی پیرامون آمیزش دانش الاهیاتی و فلسفی بود. اما شکل‌گیری کلام از قرون آغازین یا به اصطلاح صدر اسلام تا عصر صفوی دگرذیسی و تغییراتی داشت. در قرون اولیه کلام مجموعه‌ای از براهین و استدلال‌ات منطقی بود با پیشفرض گرفتن اصول دین و در جهت دفاع از آموزه‌های دینی. اما از قرن سوم به بعد علم دین یا همان «فقه» از حوزه کلام به تدریج بیرون رفت و کلام مجموعه‌ای شد از مباحث نظری پیرامون خداوند، صفات او، جهان و اداره آن، آدمی و اشیا که همگی بر پایه براهین قرآنی و نقلی استوار می‌گشتند و سپس با حجیت عقل به مسیر خود ادامه می‌دادند. شاید مهمترین تفاوت کلام و فلسفه نیز در همین معنا باشد. زیرا فلسفه دانش عقلانی است که برخلاف کلام هیچ پیشفرضی را بر نمی‌تابد. اما بطور کلی برای تبیین بحث باید گفت که گزاره‌های کلامی بر سه دسته تقسیم میشوند:

دسته اول که اصل گزاره‌های دینی است گزاره‌هایی است که مربوط به امور فرا تاریخی است، یعنی در زمان و مکان معین نمی‌گنجد و اساس دین با آن‌هاست. مثل امور مربوط به اسماء و صفات، حقیقت و وحی (آموزه‌های توحیدی) تا معاد. دسته دوم گزاره‌های کلامی آنهایی است که می‌خواهد واقعیت دین را در صحنه تاریخ اثبات کند. این جا دین با تاریخ نسبت پیدا می‌کند. مثل اصل بعثت، این که پیامبری آمده و کتابی آمده. اینجاست که تاریخ با کلام پیوند می‌خورد. از این جهت در باب گزاره‌های کلامی و نسبت آن‌ها با تاریخ به صورت یک‌دست و یک قاعده کلی نمی‌توان داورى کرد. دسته سوم گزاره‌هایی است که اساساً فرا تاریخی است، ولی مصداق تاریخی پیدا می‌کند. یعنی در عنصر زمان و مکان معین نمی‌گنجد ولی در عین حال مصداق تاریخی پیدا می‌کند. مثل عصمت پیامبران یا ائمه. عصمت یک امر فرا تاریخی است ولی چون مصداق تاریخی پیدا می‌کند یا مثل علم غیب همین طور است. البته به زعم بسیاری از پژوهشگران می‌توانیم نفر نخست و شالوده‌ساز دانش کلام شیعی را خواجه نصیر (م. ۶۷۲ ق) قلمداد کنیم چرا که ایشان بودند که کلام شیعی را در امتزاج با اصول فلسفی به ویژه فلسفه مشایی اولین بار در اثر گرانسنگ تجرید الإعتقاد به رشته تحریر کشیدند. این سخن به هیچ روی نباید قرین به این فرض گرفته شود که قبل از ابداعات و اقوال خواجه نصیرالدین، رابطه‌ای میان دانش کلام و اصول فلسفی وجود نداشته است؛ حتی میتوان گفت چنین رویکردی مدتها پیش در آثار دیگر کلامیون شیعی شروع شده بود. برای نمونه شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) اقوال قابل تأملی در اثر مشهور خویش با عنوان اوائل المقالات دارد که مشحون

است از سخن فلاسفه مشایی و همچنین ارجاع به بحث طبیعیات از سطوبی که متناظر با دانش کلام شیعی بوده است. (ر.ک مفید، ۱۳۸۲: ۴۰).

به همین دلیل هرچند ابداع این تلفیق شروع شده بود اما شایع نبوده و پیرو همین مثال، فرضاً نمیتوانیم مباحث شیخ مفید را ذیل مباحث فلسفی دسته بندی کنیم.

برخی (جبرئیلی، ۱۳۸۹: ۲۷۸) نیز با توسع در معنای کلام فلسفی، سابقه این مکتب کلامی را به نوبختیان رسانده و متکلمان این خاندان مانند ابواسحاق، ابوسهل و ابومحمد نوبختی را پیشگامان این عرصه دانسته‌اند. شایان توجه اینکه هرچند، رگه‌های نوعی عقل‌گرایی را در اندیشه‌های کلامی نوبختیان می‌توان در منقولات به‌جا مانده از آنان مشاهده کرد، به دلیل فقدان نگاه‌سته‌های کلامی ایشان، کمیت و کیفیت این خرد اندیشی، همچنان بر ما پوشیده است. منبع اصلی اطلاعات کسانی که نوبختیان را بنیان‌گذار مکتب کلام فلسفی می‌دانند، کتاب الیاقوت فی علم الکلام، منسوب به ابواسحاق نوبختی است که امروزه تاریخ دقیق تألیف آن مشخص نیست؛ ولی با توجه به تحلیل‌های ساختاری و محتوایی، زمان نگارش آن احتمالاً به پس از دوره شیخ طوسی (م. ۴۶۰) برمی‌گردد.

در این برهه تاریخی عقل‌گرایی سیره و روش محبوب و غالب در مدرسه‌های علمیه و جوامع فکری بود و میتوان گفت که بسیاری از شهرهایی که نقش قطب علمی در این زمینه داشتند نظیر شیراز و اصفهان بدل به مراکز شدند که در آنها فلسفه، کلام و منطق و علوم الاهیاتی دیگر در صدر محبوبیت میان استادان و شاگردان قرار داشت. در واقع باید اضافه کرد که شکل‌گیری حاکمیت صفوی مقارن شد با پاگیری و ردش این دسته از دانشمندان علوم فلسفی و الاهیاتی؛ شخصیت‌های قابل توجهی که از آن جمله میتوان به این نام‌ها اشاره کرد: استاد میرزاجان شیرازی (۹۹۴ق)، شیخ مصلح‌الدینلاری (۹۷۹ق)، مولانا شیخ‌منصور دشتکی (۹۴۸ق) و میرزا غیاث‌الدین اصفهانی جملگی حکمای این علوم بودند و مواردی مانند فقه در درجه دوم اولویت و محبوبیت این افراد قرار داشت. به همین دلیل است که آثاری مانند عالم‌آرای عباسی به وضوح تأیید می‌کنند که عقل‌گرایی افق فکری مسلط و محبوبی در این دوره بوده است و اگر فقه را ناظر بر موارد نقلی بدانیم، این دانش در درجه دوم اهمیت بعد از دانش‌های عقلی نظیر فلسفه و منطق جای داشته است. از این رو بود که در مدارس علمی ایران عهد صفوی این دانش‌های عقلی بودند که گرایش یا مُد غالب روزگار شده بودند. (قاسمی، ۱۳۸۵: ۳۳)

علت دیگر برای اثبات این حکم توجه این علما به آثار فیلسوفانی همچون شیخ الرئیس و فارابی و دیگران است. کتاب‌های ابوعلی سینا جزء امّهات و کتاب‌های زمینه‌ای و پایه‌ای تربیت طلاب علوم عقلی در این برهه تاریخی به شمار می‌رفت. اما درست در همینجاست که نقش فیاض ممتاز می‌شود. او صراحتاً مرکزکشی دقیقی میان علوم عقلی و غیرعقلی نمی‌کند. به بیان دیگر بحث او ایجاد تقابل دوگانه میان عقل و نقل نیست؛ بلکه ایجاد مرز میان «عقل» و «غیرعقل» است. با تولد یا خلق این صف بندی جدید لطایف عرفانی و ذوق‌های صوفیانه‌ای که همراهِ مرتب بر دانش‌های عقلی با شند نیز میتوانند وارد این حوزه شوند و بسیاری از این علوم را بیش از پیش تلطیف

نمایند. نوآوری فیاض علاوه بر ایجاد این صف‌بندی، ایجاد مسیرهای نوینی در نقد افکار و آرای فارابی و سهروردی و ابن سینا بوده است.

علیرغم جایگاه کمی و کیفی مباحث معرفتی و عقیدتی در نصوص دینی قرآن و سنت، نص صریحی که بیانگر ساختار عقاید دینی باشد به چشم نمی‌خورد. هر چند آیه شریفه: {أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَّا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ} (بقره: ۲۸۵)، و برخی نصوص روایی (رجوع کنید: کلینی: ۱؛ ۵۰؛ صدوق: ۲۳۹؛ طوسی: ۳۰) می‌تواند بیانگر ساختار مباحث علم کلام باشد، اما در تألیفات متعدد ادوار مختلف کلام شیعی کمتر اشاره‌ای به این نصوص و نقش آنها در ساختار مباحث شده است.

نقش فیاض در پیشبرد تلفیقی از کلام و فلسفه

تعیین تاریخی نقش فیاض در گستره دانش کلامی و فلسفی از معبر تشریح جایگاه کلام و فلسفه در دوران حیات وی می‌گذرد. دوران حاکمیت صفوی مجالی نو بود برای متداول شدن بحث‌های فلسفی، کلامی و ادبی بین ساحات مختلف اجتماع و اصناف گوناگونی که حرفه‌ای به این مباحث نمی‌پرداختند اما بسیار علاقمند بودند. ژان شاردن سیاح فرانسوی این مسئله را به روشنی چنین گزارش می‌کند: «آنچه در ایران دیدم این بود که صنف صحاف‌ها علاوه بر شغل اصلی‌شان یعنی صحافی کردن کتاب‌ها و رسالات مشغول فروش ابزار متناسبی همچون کاغذ و مرکب و قلمدان و انواع ابزار تحریر هستند» (شاردن، ۱۳۳۰، ص ۷۳) که این خود نشان می‌دهد که مسائل فرهنگی تا چه اندازه بین صفوف مردم جا افتاده و محبوب بوده است.

قسمت جوانی عمر فیاض در زمان پادشاهانی از صفویه بود که به لحاظ سیاسی و اقتدار حاکمیتی اشتهار کمتری داشتند اما به لحاظ فرهنگی در چنین وضعیتی بودند. اسماعیل دوم، محمد خدابنده و سپس در زمان شاه عباس کبیر بود که فیاض در اوج تفحص دانش خویش بود. واقعیت اینست که بیشتر آثار نقلی متعلق به حوزه الاهیات و فقه که در این دوران به قلم تحریر درآمدند با آنکه بعضاً نسبت به موازین و علوم عقلی از رقابت جای مانده بودند اما باز هم نسبت به یکی دو قرن پیش بسیار بیشتر و با کمیت بالاتری عرضه می‌شدند. این امر را مذهب رسمی شیعه و نیاز به ایجاد بن‌مایه‌های نوین فقهی در این زمان تقویت می‌کرد. ثبت این علوم و مرجع قانونی و مشترکی که بتواند همه علوم نقلی و عقلی را به گونه‌ای در سطح زبان سامان ببخشد مبادرت به تدوین و نگارش دایره المعارف‌ها بود. یکی از مهمترین دایره المعارف‌های دانش شیعی در عرصه حدیث محصول چنین احساس نیازی بود. در علم رجال نیز آثار مهمی همچون کتاب میرزا محمد استرآبادی موسوم به کتاب «منهج المقال» و نیز اثر گرانقدری همچون «منتهی المقال فی احوال الرجال»، اثر ابوعلی حائریو «نقد الرجال» اثر سید میر مصطفی بن حسین حسینی تفرشی (متوفای بعد از سال ۱۰۴۴ق) و «مجمع الرجال» زکی الدین بن شرف الدین قهپائی همگی از جمله آثار گرانمایه‌های علوم نقلی در این دوران بودند.

اما نکته بسیار مهم که در رابطه با موضوع این جستار نیز اهمیت دارد اینست که برخی از رسالات فلسفی و منطقی و کلامی نیز در زمانی به قلم تحریر درآمدند که فیاض جوانی خود را پشت سر می‌نهاد و به تدریج در حال بالیدن و نمو در عرصه دانش‌های عقلی بود. «القبسات» و «اثبات علم باری» و «الاربعه ایام» که رساله‌ای در استدلال بر وجود ذهنی است و «الایقاقات فی خلق الاعمال و افعال العباد» در کلام و فلسفه و «الایماضات و التشریفات فی مسئله الحدوث و القدم» و «برهان اسد و اخصر فارابی» و «تحقیق مفهوم الوجود» و «تشریح الحق» در منطق و «الجمع و التوفیق بین رای الحکمیین فی حدوث العالم» و «حاشیه بر الهیات شفا تالیف ابن سینا» «حاشیه بر حاشیه شرح تجرید» که ظاهراً حاشیه بر حاشیه خفزی بر تجرید الاعتقاد است و «الحبل المتین» در فلسفه و «شرح نجات ابن سینا» و «علم الواجب» و «نبراس الضیاد فی تحقیق معنی البداء» همه از آثار گرانسنگ «میرداماد» همگی زمینه‌های علمی دوران فیاض را به درستی و قوت کامل می‌ساختند. همه این آثار نه تنها بزرگترین حجت و دلیل بر شکوفایی دانش‌های عقلی در دوران صفوی است؛ در عین حال نشان می‌دهد که ظهور چهره‌هایی مانند فیاض تا چه اندازه مرهون وجود چنین منابع ارزشمندی در تفکر اسلامی ایرانی در عصر صفوی است.

حقیقت این است که نوآوری در علم کلام در دوره‌ای که فیاض می‌زیست به حداقل رسیده بود. اگر این اشکال و نقد پیش بیاید که در این صورت جایگاه میرداماد، ملا صدرا یا میرفندرسکی پس چه بوده؟ در پاسخ باید بگوییم که کار این دانشمندان صرف بحث کلام و گسترش محیط این دایره نبود بلکه توجه آنان بیشتر بر دو مقوله منطق و فلسفه بوده است. لذا آنچه با عنوان نوآوری می‌توانیم از آن یاد کنیم شاید در میانه عصر صفوی و درست همزمان با قدرت‌گیری شاه عباس اول توسط فیاض رخ داده است. در واقع سایر متألهین این دوره بیشتر دغدغه حل مسائل مورد ابتلا و نیاز را داشتند. ساختارمندی کلام شیعه که در عصر غیبت توسط متکلمانی چون ابراهیم بن نوبخت، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، و شیخ طوسی، انجام گرفت. در عصر غیبت، شیخ مفید (۴۱۳ ق) آن را ساختارمند کرد، در عصر صفویه جای خود را به یک استراتژی تازه داد و آن گسترش جنبه‌های کلام و آشتی‌دادنش با علوم دیگر بوده است.

اما نقش اساسی فیاض در باروری سازی سویه‌های نو و با طراوتی در قواعد کلامی بود که فرضاً منحصر به آرای دینی صرف نبود. یعنی دیگر پای ابتلا و نیاز فلسفی و کلامی در میان نبود بلکه قواعد کلامی که فیاض تا حد زیادی آن را بنیان نهاد زمینه ساز ورود طیف گسترده‌ای دانش‌پژوهان عصر صفوی به حوزه دانش کلام گردید. قواعد کلامی در تعریف فیاض به مسئله‌ای علمی که در ابواب مختلف یا مسائل گوناگون یک باب به کار رفته و در تبیین آن مسائل بدان استناد شود «قاعده» گفته می‌شود. بر همین اساس فقهاء مسائل فقهی را از قواعد فقهی - مسائل و مباحثی که در یک یا چند باب و یا در تمامی ابواب فقه جریان دارند مانند «قاعده من ملک» در احکام معاملات، «قاعده اصاله الصحه والفرغ» در عبادات، و «قاعده لا ضرر» در اکثر ابواب فقه جدا کرده‌اند. (جبرائیلی،

۱۳۹۳: ۱۳۳)

این قواعد قرن‌ها است توسط فقیهان ارجمند با الهام و اصطیاد از آیات و روایات نبوی (مبلغی، قواعد فقهی نبوی)، و احادیث ائمه اهل بیت، به صورت مستقل با همین عنوان مطرح شده است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۱: ۱۰-۱۵)، اما در علم کلام نسبت به قواعد کلامی-مباحث و مسائلی که نوعی شمول و فراگیری داشته و در باب یا ابوابی از مباحث کلامی جریان می‌یابد (ربانی گلپایگانی: ۱۴۱۸ق، ۷)- چنین اقدام مستقلی صورت نگرفته است. هرچند از همان دوره‌های نخستین عصر حضور قواعدی مانند «قیح تقدیم مفضول بر فاضل» (مجلسی، ۴۷: ۳۹۶، ۳۹۹) «لطف» و «حکمت» (طبرسی: ۲: ۲۱۷، ۲۲۶ — ۲۳۱) مطرح و مورد استفاده و استناد متکلمان و محدث-متکلمان بوده، و در قرن‌های پنجم به بعد قواعد دیگری مانند حسن و قبح، تکلیف، و اصلاح، در خلال مباحث توحید و عدل، و به ویژه در افعال الهی، مطرح شدند. اما حدث حکیم لاهیجی در اینجاست که وی قاعده‌ای مثل لا ضرار را به میانجی لطایف معنوی (فرضاً بر اثر و با تقلید از ساحت تمثیلی مثنوی مولوی) ذکر می‌نمود.

از سوی دیگر مسئله فلسفی شدن کلام دقیقاً بدل به نقطه‌ای گردید که حساب رویکرد حکیمی همچون فیاض را از دیگر همقطاران وی جدا می‌ساخت. در آغاز کتاب شوارق، فیاض کوشیده است تا تعریف حکیم تفتازانی و تقسیم وی از علم کلام را بیان نماید: «الكلام هو العلم بالعقائد الدينية عن الأدلة اليقينية». (تفتازانی، ۱۴۰۷: ۱۰؛ همو، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۶۳)

در اینجا ما شاهد نخستین نوآوری فیاض هستیم که هرچند پایگاه تاریخی خود را از تقسیم بندی تفتازانی می‌گیرد اما سازماندهی و صورت بندی جدیدی به آن می‌بخشد. فیاض گروندگان به دانش کلام را بر دو قسمت تقسیم می‌کند: «کلام به روایت قدما» و «کلام به روایت متأخرین». این نقطه مناسبی است که فیاض می‌تواند نوآوری‌های خود را در قالب متأخرین و سپس حتی در تفاوت با همان‌ها بیان دارد. وی در تعریف «کلام قدما» می‌گوید: «کلام قدما صنعتی باشد که قدرت بخشد بر محافظت او ضاع شریعت، به دلایلی که مؤلف با شد از مقدمات مسلمة مشهوره در میان اهل شرایع، خواه منتهی شود به بدیهیات و خواه نه. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۲)

در نظر فیاض علم کلام از الزامات جداناپذیر دین و مذهب است و همواره نقش تعیین کننده‌ای در قوام سازی بنیادهای فکری و ایمانی آن ایفاء کرده است. متولیان این علم با رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران عصر صفوی در طول تقریباً دو و نیم قرن این فرصت را بدست آوردند تا به بازاندیشی در آراء کلامی پیشینیان بپردازند. به نظر او این صنعت، مابین با حکمت بوده، در موضوع، ادله و فایده هیچ مشارکتی با فلسفه ندارد؛ زیرا موضوع حکمت، اعیان موجودات، و موضوع کلام قدما، او ضاع شرعیه است. همچنین ادله به کار رفته در حکمت مرکب از یقینات منتهی به بدیهیات‌اند، درحالی‌که ادله به کار گرفته شده در کلام قدما، مسلمات و مشهورات‌اند. همچنین فایده حکمت، حصول معرفت و کمال قوه نظری، و فایده کلام، محافظت و دفاع از مدعیات شرعی است. لاهیجی نیاز قدما به علم کلام را، دفاع از عقاید دینی یا فرقه‌ای دانسته است. (عطایی نظری، ۱۳۹۰: ۴۹)

وی دلیل شکل‌گیری کلام متأخرین را عدم اکتفا به دفاع از عقاید دینی، تمسک به مقدمات مشهور و مسلم، و انحراف از طریق مستقیم صحابه و کامل تابعین که تأمل و تفکر و رجوع به علما بود، دانسته، آن را اندیشه‌ای دور از صحت و استقامت معرفی می‌کند؛ به عقیده او علت اصلی بروز این انحراف در علم کلام، پیروی نکردن مردم از ائمه (ع) و تبعیت آنان از عالمان رسمی گمراه است. (همان)

در انتهای این بحث، فیاض به تعریف دیگری از علم کلام اشاره کرده که شباهت زیادی به تعریف ایچی داشته، وی آن را بر می‌گزیده است: «الكلام صناعة نظرية، يقتدر بها على إثبات العقائد الدينية». (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۵ / ۵)

بر اساس این تعریف، علم کلام وسیله‌ای برای اثبات عقاید دینی بشمار می‌رود، و موضوع آن نیز، عقاید و مواضع دینی است.

در مقابل کلام فلسفی نیز برای فیاض تعاریف دقیقی دارد که تفاوت‌های این تعریف از زبان او تا حدی از نوآوری‌های او در این عصر محسوب می‌شود. کلام فلسفی فصل مشترک علم کلام و فلسفه است. به بیان دقیق‌تر، معرفتی است که با استفاده از روش فلسفی، در تبیین، تحکیم و دفاع از یک دستگاه اعتقادات دینی خاص می‌کوشد. بنابراین، کلام فلسفی از حیث روش به قلمرو فلسفه تعلق دارد؛ و از حیث غایت به قلمرو علم کلام. (سلطانی و نراقی، ۱۳۸۴: ۷)

برخی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که نمی‌توان ضدیت یا تغایری میان دانش فکری و فلسفی از یک سو و علم کلام سنتی از سوی دیگر قائل شد؛ بلکه میتوان با ایجاد انعطاف‌هایی به ویژه قرائت‌هایی جدید از دانش کلام، این علم را آماده پذیرایی از مضامین فلسفی نیز نمود. درست است که بنای کار متکلمین اینست که پیش‌فرض‌ها و عقاید الهی را ابتدا بر بحث تحمیل می‌کنند و سپس وارد مباحث اشکالات و تبیین‌ها می‌گردند اما این بدان معنا نیست که هیچ قرابتی بین آنها و فلاسفه در کار نباشد. در نگاه اهل فلسفه زمانی که با کلام می‌پیوندد و قاموس «کلام فلسفی» را تشکیل می‌دهد آنگاه به تحلیل صورت‌ها و شاکله‌های فکری و عقلی و فلسفی دین می‌پردازد. لذا با چنین نگاهی «کلام فلسفی» وارد حوزه‌های جدیدی مانند فلسفه دین می‌گردد با این حال نمیتوان برخی از اصلی‌ترین تفاوت‌های میان این دو حوزه را کتمان کرد. یکی از مهمترین تضادها در این میان، پذیرش یک سری مبانی و اصول مسلم و قطعی دین، مانند مبدأ، معاد و نبوت، در کلام فلسفی است، در حالی که فلسفه دین عبارت است از: تبیین و تحلیل گزاره‌های دینی، قطع نظر از پیش‌فرض صدق و حقانیت آنها. (قدردان قرا ملکی، ۱۳۸۳: ۲۹)

یکی از مباحث مهم در تاریخ علم کلام، بررسی علل و عوامل پیدایش و تدوین این علم و گرایش‌های مختلف آن است. به نظر لاهیجی در آغاز ظهور اسلام تا پایان زمان حضرت امیر(ع)، مسلمانان از بحث و جدل در مسائل دینی برکنار بوده، در صورت بروز اختلاف در معارف دینی، اختلاف مزبور با رجوع به پیامبر(ص) یا حضرت امیر(ع)، برطرف می‌شد. اما پس از آن، به دلیل محدود شدن ائمه اوصیاء(ع)، عدم اظهار علوم خویش و ترویج افکار و

اندیشه‌های ناصواب عالمان رسمی، همچون حسن بصری، اختلاف در مسائل دینی شدت یافت؛ از این رو، بحث و مناظره در اصول توحید و سایر معارف دینی متعارف شده، به تدریج، تدوین و تصنیف رساله‌ها و کتب کلامی نیز گسترش یافت و در نهایت با وضع اصول و قوانین خاص، علم کلام پدید آمد. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶)

اعتزالیون دسته‌ای گروندگان به دانش کلام اسلامی بودند که به تدریج از بستر و زمینه فکری اشاعره جدا شدند. مقتدای آنها کسی نبود جز واصل بن عطا که به دلیل آن که از مجلس درس و وعظ استاد خود حسن بصری کناره گرفت و و هنگام رفتنش حسن گفت «اعتزل عنا واصل» به آنها لقب معتزله داده شد. البته در آن زمان به گفتار مسلط اشاعره نمی‌گفتند بلکه بعد از مدتی که شاگردان عطا و دیگر معتزله قدرت گرفتند همین اتفاق بار دیگر افتاد و این بار ابوالحسن اشعری از استاد اعتزالی خود یعنی ابوعلی جبایی دوری گزید و این گروه به اشاعره (پیروان ابوالحسن اشعری) مشهور گردیدند. در نظر حکیم فیاض، معتزله، گرایشی بودند که میل و رغبت وافری به خردگرایی داشتند و اصول اعتقادی در پیش خود را بر پایه مستندات و استدلال‌های عقلانی اقامه میکردند. حتی حکیم لاهیجی معتقد بود که معتزله زمانی که به براهین نقلی خاصی می‌رسیدند که مغایر و خلاف عقلانیت بود، داده‌های نقلی را با رویکرد تأویلی به سود عقل قرائت می‌کردند. این رویکرد دقیقاً نقطه مقابل اشاعره بود که هیچ رجحانی بالاتر از امور نقلی را بر نمیتافتند و به همین دلیل در نظر آنها رویکرد اعتزالی در کلام چیزی نبود جز بدعت و گاه کفری آشکار که خلاف قرآن و سنت نبوی (ص) عمل میکند. (عطایی نظری، ۱۳۹۰: ۵۳)

تأثیرات فیاض از طریق شاگردان

تأثیر مهم دیگر فیاض تربیت شاگردانی است که با نوآوری‌های او خو کرده بودند. گزارش شده که کلاس‌های درس وی در شیراز و اصفهان و قم مملو از جمع طلاب بوده است. (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۹) با این حال در سال ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۰ حدود یک دهه او تمرکز خود را بر تربیت سه شاگرد اصلی گذاشت که هر کدام دانش کلام و فلسفه در عصر صفوی را ارتقا بخشیدند و از آنجا که منبع و مخزن این دانش چیزی فراتر از آموخته‌های فیاض نبوده می‌توان این مورد را تأثیر باواسطه فیاض بر این دوره از حاکمیت صفوی در ایران دانست. مهمترین این افراد فرزند فیاض و نوه صدرالمتألهین شیرازی یعنی میرزا حسن لاهیجی بود که شاید او را بتوان شارح تفکر فیاض و شاگرد برگزیده او تلقی کرد. فرزند او یعنی میرزا حسن پس از سپری شدن کودکی نخستین استادی که به خویش دید وجود ارزشمند پدر بود. با این حال دانش ما درباره جوانی او به این مقدار محدود است و بر اساس ضبط صاحبان تذکر، مواردی بیش از این از این قسمت از زندگی وی نمی‌دانیم.

اما اینکه قزوینی در «تتمیم امل الآمل» چنین اظهار می‌دارد که وقتی بسال ۱۰۷۲ پدر فوت می‌کند در آن هنگام میرزا حسن چندان دانشمند قابل تأملی (که فرضاً در همین سنین پدرش بوده) نبوده است بنا بر زمینه رشد دانش صفوی و اینکه فیاض اهتمام ویژه‌ای در تربیت او از کودکی گماشته شاید آنقدرها واجد حقیقت نباشد. هرچند از جوانی میرزا حسن اطلاعات بیشتری در دست نیست اما دست‌کم این را می‌دانیم که هنگام مرگ پدر یعنی ۱۰۷۲ از میرزا حسن دو سه اثر قابل تأمل همچون «مجمع البحرین» و «حاشیه وافی فیض کاشانی» در دست است که

نشان دهنده اشرف فرزند فیاض در زمینه‌های علوم عقلی و نقلی است. با این حال به این دلایل این نکته را نیز باید افزود که او تنها به شاگردی پدر بسنده نکرده و علاوه بر ایشان نزد شوهرخاله‌اش یعنی ملا محسن فیض و همچنین نزد حکیم قاضی سعید قمی سالها شاگردیکرده و ارادت داشته است. اما آنچه مشخص است این است که دایره تأثیرات فیاض از طریق فرزند خلف وی مرزهای ایران را درنوردید و تا عراق عجم پیش رفته است.

بطور کلی ایام حیات فکری میراز حسن لاهیجی یعنی بازه زمانی میان سالهای ۱۱۲۱ - ۱۰۴۵ ق مقارن بود با حاکمیت سیاسی شاه عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲)، شاه سلیمان اول (۱۱۰۵ - ۱۰۷۷) و شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵). از نام این شاهان خود پیداست که ثبات سیاسی چند دهه پیش در این دوران دیده نمی‌شود و علما و فلاسفه و فقها نیز مانند شاهان اولیه و میانی صفوی چندان در حصار امنیت نیستند با این حال نمی‌شد از قدرت دینی و سیاسی روحانیون اعظم یا همان «شیخ الاسلام» های صفوی چشم پوشید. برخی از این مقامات علمی و دینی به تدریج میانه دار صف بندی مطالبات اجتماعی، مطالبات علما و دسته سوم یعنی دربار شدند و گاه قدرت کاریزماتیک آنها سبب عقب نشینی‌هایی از سوی دربار می‌شد.

دومین شاگرد فیاض که تأثیرات استاد را در فضای فکری دوران گسترش بخشید حسین بن ابراهیم تنکابنی است که بسال ۱۱۰۵ رحلت نمود. رساله فی وحده الوجود مع کثرة تجلیاته مهمترین اثر وی است که تأثیرات گسترده فیاض را بر خود نشان می‌دهد. تنکابنی در این رساله از مسلک ملاصدرا و فیاض پیروی کرده و کوشیده است که میان آرای صوفیه و حکیمان اشراقی و مشائی جمع و تقریب به وجود آورد. افندی اصفهانی این رساله را با عنوان رساله فی تحقیق وحده الوجود و تجلیاته و تنزلاته ذکر کرده و سیدجلال الدین آشتیانی آن را در منتخباتی از آثار حکمای الهی، از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۹ به چاپ رسانده است. از دیگر آثار او عبارتند از: فی صنوف الناس (این رساله در کتاب آثار حکمای الهی ایران به چاپ رسیده است، شرح گلشن راز، رساله فی شبهه الاستلزام و جوابها، تعلیقاتی بر کتاب شفای ابن سینا.

سومین شاگرد وی نیز قاضی سعید قمی (۱۰۱۲-۱۰۷۱) است. مهم‌ترین اثر وی شرح و تاویل احادیث اهل بیت است. شرح توحید صدوق، اربعین (الأربعون) و رساله حقیقت الصلوة (ا سرار الصلاة) از دیگر آثار او است. ترجمه کتاب فارسی فی الحکمة (اثر ملا رجب علی تبریزی) که قاضی سعید قمی آن را با عنوان البرهان القاطع و النور الساطع به عربی برگردانده است.

به جرئت می‌توان گفت که کیفیت و کمیت بررسی‌ها در باب زندگی و آثار ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی در حد نام و جایگاه آن حکیم نامی نبوده است. در این پژوهش تلاش شد به گوشه‌ای از این فقدان مطالعاتی پرداخته شود و جایگاه و تأثیرات فیاض لاهیجی را در دوران صفوی بر گستره علمی مانند کلام و فلسفه به‌بوتة نقد و تحلیل گذاشته شود. فیاض لاهیجی جایگاه ممتازش را نخست از سلسله استادان خویش باز می‌یابد و در قدم بعدی تلاش‌های عمیقی که در نوآوری‌های کلامی و فلسفی در تفکر خویش وارد آورد. حکیم لاهیجی تلاش کرد دامنه علم کلام را به میانجی تأملات فلسفی که از استادانش همچون شیخ بهایی و ملاصدرای شیرازی آموخته بود گسترش دهد. دو مؤلفه اصلی این گسترش، نخست ساختارمند سازی کلام شیعی بود و دومین مورد به تلفیق دقایق و لطایف عرفانی-صوفیانه با محتواها و مضامین فلسفی و کلامی‌ای بود که شاید در نگاه نخست کمی خشک و غیر منعطف به نظر می‌رسیدند. این موارد را نباید صرفاً یک پرداخت معمولی و مقتضی در دایره درونی همان علوم دانست؛ بلکه گشایش معنایی و آشتی دادن قشر جدیدی از مشتاقان به فلسفه و کلام از مجرای همین تلطیف عرفانی و استعاره پردازی‌هایی مطرح شد که فیاض وارد این حوزه ساخت. تأثیر مهم دیگر فیاض را باید مبنایی ساختن دانش کلام برای فقه اثنی عشری (امامیه) دانست. به بیان ساده‌تر تلاش‌های او بود که باعث شد بسیاری از قواعد فقهی شیعه در رقابت با استدلال‌های فقهی اهل سنت از شالوده و بنیان مستحکم کلامی و فلسفی برخوردار شود. همه این موارد جزء تأثیرات درونی فیاض بر این حوزه‌ها بود؛ با این حال او تأثیرات مهم دیگری نیز در ارتقای سطح دانش‌های کلامی و فلسفی این دوره نهاد. کمک‌های منظم فکری او در راستای تدوین فلسفه صدرایی (که پدر خانم وی بود) و همچنین ایجاد نظام‌مندی و سازماندهی مدارس علمیه هم در شهرهای مرکزی و هم در زادگاه خودش از مهمترین تأثیراتی هستند که یادبودشان برای همیشه نام فیاض را در زمره نامداران اندیشه ایرانی و اسلامی جاودان می‌سازد. با این حال با توجه به اینکه موضوع این پژوهش به طور مشخص منحصر به دو دانش فلسفی و کلامی بوده جا دارد که تحقیقات آینده تأثیرات فیاض لاهیجی را در دیگر حوزه‌ها مورد بررسی قرار دهند.

- (۱) آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۷۸، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- (۲) افندی اصفهانی، میرزا عبدالله، ۱۴۰۳ق، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، منشورات مکتبه نجفی مرعشی.
- (۳) اسفندیاری، مصطفی. ۱۳۹۲. *واکاوی و نقد دیدگاه حکیم عبدالرزاق لاهیجی در حسن و قبح و قضایای مشتمل بر آن ها، آموزه های فلسفه اسلامی*، (۱۳)، ۷۸-۵۱.
- (۴) اهل سرمدی، نفیسه، و امامی جمعه، مهدی ۱۳۹۶. *تاویل شناسی در چشم انداز حکیم عبدالرزاق لاهیجی. الهیات تطبیقی*، ۸(۱۸)، ۱۰۹-۱۲۲.
- (۵) سبحانی، جعفر، ۱۳۹۰. *حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان*، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- (۶) تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۷ق، *شرح العقائد النسفیة*، تحقیق احمد حجازی السقا، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه.
- (۷) جبرئیلی، محمدصفر، ۱۳۸۹، *سیر تطور کلام شیعه*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- (۸) سلطانی، ابراهیم و احمد نراقی، ۱۳۸۴، کلام فلسفی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- (۹) سبحانی، جعفر، ۱۳۸۵، مقدمه بر شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، تحقیق اکبر اسدعلی زاده، قم، مؤسسه امام صادق(ع).
- (۱۰) سعیدی مهر، محمد، ۱۳۸۹. آموزش کلام اسلامی، طه، قم.
- (۱۱) قدردان قرا ملکی، محمدحسن، ۱۳۸۳، کلام فلسفی، قم، وثوق.
- (۱۲) لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان، به تصحیح صادق لاریجانی آملی، قم، الزهراء.
- (۱۳) _____، ۱۳۸۳، گوهر مراد، قم، نشر سایه.
- (۱۴) _____، ۱۳۸۵، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، تحقیق اکبر اسد علی زاده، قم، مؤسسه امام صادق(ع).
- (۱۵) مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۶. آموزش فلسفه، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران.
- (۱۶) عطایی نظری، حمید. ۱۳۹۰. نکاتی در باب فیاض لاهیجی و نگاهشته های کلامی او. آینه پژوهش، ۲۲، (۱۲۸)، ۷-۲۶.
- (۱۷) _____، ۱۳۹۰. نقش فیاض در فلسفی شدن کلام شیعی، اندیشه نوین دینی، شماره ۲۶.
- (۱۸) جبرئیلی، محمد صفر. ۱۳۹۳. ساختار کلام شیعی. فصلنامه کلام اسلامی ۲۳ (۹۲)، ۱۲۷-۱۴۴.